

تکرارهای لفظی در تنزیل علوم قرآنی

قسمت چهارم از سلسله مقالات «بدیع در آینه قرآن»

حسن خرقانی

گونه‌های تکرار در قرآن

با سیری در قرآن کریم، این حقیقت را به‌طور روشن می‌توان دریافت که تا چه اندازه تکرار^۱ و گوناگونی بیان در آن وجود دارد. در یک تقسیم کلی این تکرارها را به دو نوع می‌توان تقسیم کرد:

۱- تکرار مضمونی: در این نوع تکرار محور تکرار موضوعات و مفاهیم است که در قالب عباراتی متفاوت و گاه همسان و همانند بیان می‌شوند. بازگو کردن چندباره داستانهایی همچون داستان موسی، فرعون و بنی اسرائیل، و یا قصه آدم و ابلیس، یادآوری توحید و تکرار اسماء و صفات ذات باری، پرداختن به معاد از زوایای گوناگون، دعوت‌های مکرر به تقوای الهی، شمارش نشانه‌ها و نعمتهای خداوند در موارد مختلف و مانند اینها از جمله تکرارهای مضمونی هستند.

۱. تکرار یا تکریر، مصدر باب تفعیل و به معنی بازگفتن و یادآوری چندباره یک مطلب است. تکرار (به فتح تاء) مصدر و تکرار (به کسر تاء) اسم مصدر است.

گاه یک موضوع در قالبهای مختلف تکرار می‌شود، مانند پدیدهٔ اماتة و احیاء (میراندن و زنده کردن) که در ضمن قصه‌های مختلف در سورهٔ بقره مطرح شده است، همچون داستان ذبح بقره، تکه‌تکه کردن پرندگان چهارگانه و زنده‌ساختن آنها، میراندن و زنده‌ساختن کسی که صد سال مرد و سپس زنده شد و میراندن کسانی را که خداوند به آنان فرمود: بمیرید سپس زنده‌شان ساخت.^۱

۲- تکرار لفظی: در این نوع، همان الفاظ سابق، خودشان یا با تفاوتی در صیغه تکرار می‌گردند. این تکرار به دو شکل می‌باشد:

- ۱- تکرار پیوسته و بدون فاصله مانند: «هیئات هیئات لما توعدون»^۲.
- ۲- تکرار ناپیوسته و با فاصله مانند تکرار آیه: «قَبَائِیْ آلاءِ رَبِّکَما تَکذَّبُان» در سورهٔ «الرَّحْمَن». در این بحث مقصود ما تکرارهای پیوسته و تکرارهای ناپیوسته‌ای است که مرتبط با هم باشند.

تکرارنماها: برخی موارد تکرارنماست؛ یعنی در آغاز و در ظاهر تکرار سخن گذشته به نظر می‌رسد، در صورتی که مطلبی تازه است و موردی غیر از مورد سابق را بیان می‌کند، همانند آیه: «وَأَذِنَتْ لِرَبِّهَا وَحُقَّت»^۳ که دوبار در آغاز سورهٔ انشقاق آمده است، اما مورد نخست مربوط به آسمان و مورد دوم مربوط به زمین است.

هرجا داستان و موضوعی در قرآن کریم بازگو شود به معنای تکرار آن نیست، بلکه چه‌بسا هر بخشی ابعادی را بیان کند و از دیدگاهی به قضیه بپردازد یا هدفی را در نظر داشته باشد که با بخش دیگر تفاوت دارد، مانند: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» آغاز هر سوره که برخی بزرگان آن را دارای مضمونی نو و متفاوت با بسمله‌های دیگر سوره‌ها می‌دانند.

اهمیت و ارزش تکرار

بسیاری از دانسته‌هایی که در ذهن داریم بدان جهت در خاطر ما مانده‌اند که چندین

۱. محمود بستانی، القواعد البلاغیة فی ضوء المنهج الإسلامی، ص ۱۲۲.

۲. مؤمنون/۳۶.

۳. انشقاق/۲ و ۵، «و تسلیم پروردگارش شود و سزد که چنین باشد».

بار آن را شنیده‌ایم و یا با گونه‌های دیگر فراگیری برای ما تکرار شده است. و همین‌طور بسیاری از کارها بر اثر تکرار برای ما به صورت عادت درآمده و در انجام آن مهارت پیدا کرده‌ایم، بسیاری از ویژگیها و صفاتی که داریم بر اثر گذشت زمان و تکرار برای ما ملکه شده است، تکرار دیدارها سبب انس و خو گرفتن به اشیاء و اشخاص پیرامون ما شده است و سایر موارد دیگر.

بنابراین، تکرار یکی از عناصر مهم آموزش و تربیت است و با آن بر غفلت و فراموشی می‌توان چیره شد. از سوی دیگر پیامبران مریبان بشر و آشکارکننده گنجینه‌های نهان خود او بوده‌اند و نعمتهای فراموش شده خداوند متعال را به او یادآوری کرده‌اند. قرآن کریم نیز کتاب تربیت و انسان‌سازی است و می‌خواهد بشری را که پیرامونش عوامل غفلت‌زاست به سوی سعادت ابدی راهنمایی کرده و به جایگاه و وظایفش هشدار دهد و تعالیم حیاتبخش را در دل و جان او بنشانند از این رو بکارگیری تکرار، امری مطلوب بلکه ضروری می‌نماید، چرا که یکبار گفتن همیشه در فراگیری و تربیت انسان مؤثر نمی‌افتد. این نکته را نیز نمی‌توان نادیده گرفت که قرآن کریم در طول دوران رسالت پیامبر اکرم ﷺ به تدریج و همگام با پیشرفت اسلام نازل می‌شد، پس حوادث و شرایطی رخ می‌نمود و مناسبت‌هایی پیش می‌آمد که بازگو کردن برخی مطالب را می‌طلبید.

آنچه بیان شد، اهمیت تکرار از یک نمای کلی بود. با پرداختن به تک تک موارد تکرار در قرآن کریم، نکات جالبی به دست می‌آید که نگاهشته‌های قرآنی و بلاغی با توجه به مجال و ذوق نگارندگان به آنها پرداخته‌اند و دانشمندان با کاوش در رمز و راز تکرارهای قرآن به دفاع از حریم تابناک آن در مقابل خدشه آفرینان پرداخته و نمونه‌هایی از اعجاز آن را آشکار ساخته‌اند.^۱

۱. بنگرید به: علوی مقدم، در قلمرو بلاغت، مقاله سز بلاغی تکرار در آیات قرآنی، ص ۳۰-۱؛ محمدهادی معرفت، التمهید فی علوم القرآن، ج ۵، ص ۱۰۵-۹۸. کرمانی تألیفی دارد به نام «اسرار التکرار» که در آن، تکرارهای قرآن را گرد آورده و نکات ظریف آن را بیان داشته است و بخشی از آن در این کتاب آمده است. جلال‌الدین سیوطی، الإیتقان فی علوم القرآن، ج ۳، ص ۳۳۲-۲۲۴. سیوطی پس از نام بردن

فایده‌های تکرار

زمانی که تکرار بیهوده و بیجا به کار گرفته شود، به شیوایی سخن گزند می‌رساند. بدین جهت باید فوایدی بر آن مترتب باشد و در مواردی که نیاز است، تکرار صورت گیرد. دانشمندان علوم بلاغت، فایده‌هایی را برای تکرار بر شمرده‌اند که از آن جمله است:^۱ - تأکید و پابرجاساختن و پایدار کردن کلام در ذهن شنونده؛ یعنی تقریر. این جمله معروف است که: «الکلام إذا تکرّر تقرر».

- مدح و ستایش و تعظیم و بزرگداشت در مقام احترام.

- بیم دادن و هراسناک جلوه دادن.

- سرزنش و نفرین و همین‌طور مواردی دیگر که نمونه‌های هر یک در آخرین بحث از تکرار واژه و در بحث تکرار عبارت خواهد آمد.

- یکی دیگر از فوائد تکرار یادآوری است؛ زمانی که کلام طولانی شود، برای یادآوری و تذکر طلیعه سخن تکرار می‌گردد؛ مانند قول خدای متعال:

﴿ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ عَمَلُوا السَّوْءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَحِيمٌ﴾^۲.

﴿لَا تَحْسِبَنَّ الَّذِينَ يَفْرَحُونَ بِمَا أُتُوا وَيُحِبُّونَ أَنْ يُحْمَدُوا بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا فَلَا تَحْسِبْنَهُمْ بِمَفَازَةٍ مِنَ الْعَذَابِ﴾^۳.

﴿إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ﴾^۴.

بی‌گمان هر تکراری که در قرآن کریم صورت گرفته باشد بیجا و با توجه به مصلحت و فایده‌ای بوده است و عنایت و اهمّیت ویژه‌ای نسبت به آنچه تکرار شده وجود داشته

→ تألیفی درباره فایده‌های تکرار داستانها قرآن حکیم، برخی از آن فایده‌ها را بیان کرده و حکمت تکرار نشدن پاره‌ای قصص را توضیح می‌دهد.

۱. بنگرید به: میرزا حبیب‌الله خویی، *منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغة*، ج ۱، ص ۱۷۵.

مؤلف پس از ذکر فایده‌های تکرار می‌گوید: «انصاف آن است که در بسیاری از این موارد که صاحبان بدیع یاد کرده‌اند، فایده فقط تأکید است و این نکات از سیاق کلام یا قرینة مقام استفاده

می‌شود.»^۲ نحل/۱۱۹.

^۴. یوسف/۴.

^۳. آل عمران/۱۸۸.

است. بر ماست که در حدّ توان در پی درک حکمت این تکرارها باشیم و پذیرفتن حسن تعبّدی آن ما را کفایت نکند.

تکرار در ادب و هنر

تکرار در ادب و هنر از اهمّیتی ویژه برخوردار است و کاربرد نیکوی آن از عناصر سازندهٔ زیبایی است.

در این باره به مطلب زیر از کتاب «نگاهی تازه به بدیع» بسنده می‌کنیم:

«تکرار در زیبایی‌شناسی هنر از مسائل اساسی است. کورسوی ستاره‌ها، بال زدن پرندگان به سبب تکرار و تناوب است که زیباست. صداهای غیر موسیقایی و نامنظم را که در آن تناوب و تکرار نیست باعث شکنجهٔ روح می‌دانند و حال آن که صدای قطرات باران که متناوباً تکرار می‌شود، آرامش‌بخش است. قافیه و ردیف در شعر فارسی تکرار است. انواع تکرار چه در شعر قدیم و چه در شعر نو دیده می‌شود و اصولاً تکرار را باید یکی از مختصات سبک ادبی قلمداد کرد که در سبک مذهبی هم فراوان است.»^۱

بنابراین، هنگامی که در آیه‌ها و سوره‌ها، کنار هم یا با فواصل مشخص تکرار صورت می‌پذیرد، افزون بر نکات بلاغی، به کلام نیز زیبایی می‌بخشد.

پس از مقدماتی که بیان شد بحث را در سه قالب تکرار حروف، تکرار واژه و تکرار عبارت پی می‌گیریم.^۲

تکرار حروف

هنگامی که یک یا چند حرف در کلام تکرار شده و کاربردش بیش از دیگر حروف

۱. سیروس شمیسا، *نگاهی تازه به بدیع*، ص ۶۳.

۲. در کتب بدیع سنتی، بحث تکرار این گونه مطرح نشده، بلکه فقط مواردی را در ضمن فواید تکرار یاد می‌کنند، پاره‌ای از این موارد جدای از تکرار بیان شده و به تکرار حروف اشاره نشده است.

تکرارهای لفظی در تنزیل ۳۳

باشد، خواه به صورت منظم یا نامنظم، نغمه بر خاسته از آن، طنین چیره کلام خواهد بود؛ مانند تکرار «ذ» و «ک» در قول خدای متعال:

﴿ذَلِكَ ذِكْرِي لِلذَّاكِرِينَ﴾^۱

این گونه تکرار بر موسیقی درونی کلام و زیبایی و روانی آن می افزاید و در ادب پارسی، واج آرایبی یا نظیر آن نامیده می شود.^۲

□ نمونه هایی از قرآن کریم

* ﴿كُلَّمَا رُزِقُوا مِنْهَا مِنْ ثَمَرَةٍ رِزْقًا قَالُوا هَذَا الَّذِي رُزِقْنَا مِنْ قَبْلُ﴾^۳
* ﴿وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ ابْنَيْ آدَمَ بِالْحَقِّ إِذْ قَرَّبَا قُرْبَانًا فَتُقْبِلُ مِنْ أَحَدِهِمَا وَلَمْ يُتَقَبَّلْ مِنَ الْآخَرِ قَالَ إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ﴾^۴
* ﴿لَقَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ فَقِيرٌ وَنَحْنُ أَغْنِيَاءُ سَنَكْتُبُ مَا قَالُوا وَقَتْلَهُمُ الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقٍّ وَنَقُولُ ذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ﴾^۵
حرف «ق» در نخستین آیه، پنج بار و در هر کدام از دو آیه بعد، ده مرتبه تکرار شده است و با وجود آن که از حروف سنگین است نه تنها ثقلی که مخمل به فصاحت باشد ایجاد نکرده، بلکه بر زیبایی سخن افزوده است.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

۱. هود/ ۱۱۴.

۲. حروف تکراری می تواند مصوت (ا، ی، و، یَ) باشد؛ تکرار مصوت کوتاه (ا) در مصراع نخست این بیت سعدی:

خوابِ نوشین بامدادِ رحیل باز دارد پیاده را زسبیل
یا صامت (سایر حروف) باشد؛ مانند تکرار «چ» در این مصراع حافظ:
سرو چمان من چرا میل چمن نمی کند.

و یا ترکیبی از این دو باشد که یک بخش یا هجا را تشکیل می دهد. در کتاب نگاهی تازه به بدیع، مورد اول «همصدایی»، مورد دوم «همحروفی» و مورد سوم «تکرار هجا» نامیده شده است. بنگرید به: شمیسا، نگاهی تازه به بدیع، ص ۵۹-۵۷.

۳. بقره/ ۲۵. ۴. مائده/ ۲۷.

۵. آل عمران/ ۱۸۱.

* «و لو كنتَ فظاً غليظ القلب لانفضوا من حولك»^۱
 * «و الذنون اذ ذهب مغاضباً فظن أن لن نقدر عليه فنادى فى الظلمات أن لا إله الا أنت سبحانك إني كنت من الظالمين»^۲
 * «فاليوم لا يملك بعضكم لبعض نفعا ولا ضراً و نقول للذين ظلموا ذوقوا عذاب النار التي كنتم بها تكذبون»^۳

در آیات یاد شده، تکرار حروف «ذ، ض، ظ» که در تلفظ شبیه یکدیگرند، چهره و ویژه به کلام بخشیده است، و همین گونه تکرار «ه، ذ» در این آیه:

* «و إذا رآك الذين كفروا إن يتخذونك إلا هزواً أهذا الذي يذکر آهتكم و هم يذکر الرحمن هم کافرون»

* «ليس على الأعمى حرجٌ و لا على الأعرج حرج و لا على المريض حرج»^۴
 * «و لقد اخترناهم على علم على العالمين»^۵
 تکرار حروف «ع، ل، ج» در نخستین آیه و تکرار حرف «ع» در آیه دیگر، نمودی آشکار دارد.

* «أم أبرموا أمراً فإنا مبرمون»^۶
 تکرار «ب» با حرف هم مخرج آن، آهنگی ویژه به این آیه داده است.
 * «الذين يقولون ربنا إنا آمنّا فاعفّر لنا ذنوبنا و قنا عذاب النار»^۷
 * «أأنتم أشد خلقاً أم السماء بئنها. رفع سمکها فسویها. و أغطش لیلها و أخرج صُحیها. و الأرض بعد ذلك دحیها. أخرج منها ماءها و مرعیها. و الجبال أرسیها»^۸
 * «و نفس و ما سویها. فألهمها فجورها و تقویها. قد أفلح من زکیها. و قد خاب»

۱. آل عمران/ ۱۵۹. فظاً: تندخو. انفضاض: پراکنده شدن.

۲. انبیاء/ ۸۷.

۳. فتح/ ۱۷.

۴. آل عمران/ ۱۶.

۵. دخان/ ۳۲.

۶. سبأ/ ۴۲.

۷. زخرف/ ۷۹.

۸. نازعات/ ۳۲-۲۷.

سمک: سقف. أغطش: تیره گرداند. دحی: گسترده. مرعی: چراگاه. أرسی: لنگر انداخت. خاب: نومید شد.

من دسینها^۱

«نا» و «ها» که ترکیبی از صامت و مصوت است، و همین‌گونه مصوت «آ» در آیات یاد شده، تکرار گردیده است. ضمائر متصل گرچه در نحو، کلمه شمرده می‌شود، اما به سبب کمی حروف و نیاز به پیوستن، آن را مانند هجا و بخشی از واژه به شمار آوردیم. در آیه سی و یک سوره نور، هجده مرتبه «هن»، هفت مرتبه «ن» جمع مؤنث و در مجموع چهل و شش بار حرف نون به کار رفته است. در آیه شصت و یک این سوره نیز شانزده مرتبه «کم» و بیست و یک مرتبه «ک» وجود دارد. از این دیدگاه به فواصل آیات کوتاه که حرف پایانی یکسان دارند، می‌توان نگریست.

□ نمونه‌هایی از ادب فارسی

رشته تسبیح اگر بگسست معذورم بدار
دستم اندر ساعدِ ساقی سیمین ساق بود
خیال خال تو با خود به خاک خواهم برد
که تاز خال تو خاکم شود عبیر آمیز
تنت به ناز طیبیان نیازمند مباد
وچو نازکت آزرده گزند مباد
نه من ز بی‌عملی در جهان ملولم و بس
ملائت علما هم ز علم بی عمل است
«حافظ»

در این ابیات، به ترتیب تکرار حروف «س»، «خ»، «ن»، «ز» و «ع»، «م»، «ل» نمودی آشکار دارد.

تکرار واژه

گاه برخی کلمات در سخن تکرار می‌شوند که از نظر علم بدیع بر زیبایی و دلپذیری

آن می‌افزایند. این تکرارها گاه در چهارچوب‌هایی ویژه است که آن را به طور جداگانه از صنایع بدیعی شمرده‌اند و ما از آن رو که گونه‌ای تکرار هستند، در این بحث می‌آوریم. سه مورد نخست از این گونه است:

الف) ردّ العجز علی الصدر

«ردّ العجز علی الصدر»^۱ یا تصدیر، آن است که اول و آخر بیت یا قطعه‌ای از نثر که به مانند آن است، یکسان باشد، به این گونه که یکی از دو واژه‌ای که در لفظ و معنا یا در لفظ تنها شبیه هم هستند، در ابتدای کلام و دیگری در انتهای آن آورده شود^۲؛ مانند: «سائل اللّیثم یرجع و دمعہ سائل»^۳

این بحث با نام «تصدیر»، به عنوان یکی از اقسام چهارگانه سازگاری فواصل آیات با ابتدای آن مطرح است^۴ و بیانگر نوعی رابطه میان صدر و ذیل آیات می‌باشد. از این جهت، اهمیت بسزایی نیز دارد.

□ نمونه‌های قرآنی

* «الحجّ أَشْهَرُ مَعْلُومَاتٍ فَمَنْ فَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ فَلَا رَفْتٌ وَلَا نَسْوَأٌ وَلَا جِدَالَ»

۱. رشید و طواط می‌نویسد: «از علمهای گزیده و صنعتهای پسندیده در باب بلاغت، رد العجز الی الصدر است و عجز (به معنی دنباله) آخر بیت را گویند و صدر اول بیت را ...» *حدائق السحر*، ص ۱۸.
۲. واژه تکرار شده به یکی از این چهارگونه می‌تواند بیاید: ۱- دو لفظ مکّرر؛ یعنی از نظر لفظ و معنا یکی باشند. ۲- متجانس؛ یعنی در لفظ یکسان باشند. ۳ و ۴- میانشان اشتقاق یا شبه اشتقاق وجود داشته باشد که این دو قسم ملحق به متجانس می‌شود.
- در نظم با توجه به قرار گرفتن یکی از این چهار مورد در آخر بیت و دیگری در صدر یا وسط یا آخر مصراع اول و یا در ابتدای مصراع دوم، شانزده مورد پیدا می‌شود که ذکر مثالهای مناسب این مقال نیست. بنگرید به: شرح مختصر، ج ۲، ص ۲۰۵-۲۰۰؛ *منهاج البراهه*، ص ۱۳۶-۱۳۴.
۳. یعنی: آن که از فرومایه درخواستی کند، اشک ریزان باز خواهد گشت. دو واژه «سائل» متجانسند. نخستین واژه از «سؤال» و دیگری از «سیلان» است.
۴. بنگرید به: زرکشی، *البرهان*، ص ۹۴ و ۷۸؛ سیوطی، *الاتقان*، ج ۳، ص ۳۵۴.

فی الحجج^۱

- * ﴿فَرِيقًا تَقْتُلُونَ وَ تَأْسِرُونَ فَرِيقًا﴾^۲
- * ﴿وَ تَخْشَى النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ﴾^۳
- * ﴿هَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ﴾^۴
- * ﴿حُرِّمَ عَلَيْكُمْ صَيْدَ الْبَرِّ مَا دَمْتُمْ حُرْمًا﴾^۵
- * ﴿وَ مَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَ لَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ﴾^۶
- * ﴿لَا تَفْتَرُوا عَلَى اللَّهِ كَذِبًا فَيُسْجِتْكُمْ بِعَذَابٍ وَقَدْ خَابَ مَنْ إِفْتَرَى﴾^۷
- * ﴿قَالُوا جَزَاءُ مَنْ وَجَدَ فِي رَحْلِهِ فَهُوَ جَزَاؤُهُ﴾^۸
- * ﴿قَالَ فَالْحَقُّ وَالْحَقُّ أَقُولُ﴾^۹
- * ﴿فَارْتَقِبْ إِنَّهُمْ مُرْتَقِبُونَ﴾^{۱۰}
- * ﴿وَ مِنْ تَابٍ وَ عَمِلَ صَالِحًا فَإِنَّهُ يَتُوبُ إِلَى اللَّهِ مَتَابًا﴾^{۱۱}
- * ﴿فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّارًا﴾^{۱۲}
- * ﴿قَالَ إِنِّي لَعَمْرِي لَمَعْلِكُمْ مِنَ الْقَالِينَ﴾^{۱۳}

در این نمونه‌ها، واژه پایانی به یکی از گونه‌های یاد شده با واژه نخست آیه همخوانی دارد.^{۱۴} در برخی آیات واژه پایانی با یکی از واژگان یا آخرین کلمه صدر موافق است. این

۱. بقره / ۱۹۷.
 ۲. احزاب / ۲۶.
 ۳. احزاب / ۳۷.
 ۴. آل عمران / ۸.
 ۵. مائده / ۹۶.
 ۶. نحل / ۳۳. این مضمون با تعبیراتی مانند: «و ماظلمونا»، «و ماظلمناهم»، «و ماكان الله ليظلمهم» در قرآن کریم تکرار شده است.
 ۷. طه / ۶۱. در ابتدای آیه عبارت «قال لهم موسى ويلكم» آمده است. «يسحتكم بعذاب»: شما را ریشه کن و نابود می‌کند.
 ۸. یوسف / ۷۵.
 ۹. ص / ۸۴.
 ۱۰. دخان / ۵۹. «پس مراقب باش، زیرا که آنان هم مراقبند».
 ۱۱. فرقان / ۷۱.
 ۱۲. نوح / ۱۰.
 ۱۳. شعراء / ۱۶۸. «قالین» از قلی (دشمنی و بغض) و با «قال» دارای شبه اشتقاق است.
 ۱۴. در مواردی که مشتقات «قول» به کار رفته و ما بعدش نقل گفتار است، کلمه بعد را صدر به شمار آوردیم، زیرا آنچه حکایت می‌شود کلامی مستقل است.

موارد را نیز از تصدیق شمرده‌اند.

نمونه‌هایی از آن را پیش رو دارید^۱:

* «أَنْظِرْ كَيْفَ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَ لِلْآخِرَةِ أَكْبَرُ دَرَجَاتٍ وَ أَكْبَرُ تَفْضِيلًا»^۲

* «خُلِقَ الْإِنْسَانُ مِنْ عَجَلٍ سَأْرِيكُمْ آيَاتِي فَلَا تَسْتَعْجِلُون»^۳

* «أَنْزَلَهُ بِعِلْمِهِ وَ الْمَلَائِكَةُ يَشْهَدُونَ وَ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا»^۴

* «وَ مَا كَانَ النَّاسُ إِلَّا أُمَّةً وَاحِدَةً فَاخْتَلَفُوا وَ لَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَفُضِّى

بَيْنَهُمْ فِيمَا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ»^۵

* «فِيهِ رَجَالٌ يَحْتَوْنَ أَنْ يَتَطَهَّرُوا وَ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ»^۶

امام علی علیه السلام می فرماید:

«الكلامُ فى وثاقك ما لم تتكلم بها، فاذا تكلمت صرت فى وثاقه.»

در پاره‌ای آیات، پایان دو آیه مانند یکدیگر است که آن را می‌توان همانند تکرار پایان

صدر در پایان فقره یا بیت دانست و زیبایی پیوند میان آنها را بهتر دریافت.

* «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ. كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ

أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ»^۷

* «وَ قَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ. فَاعْتَرَفُوا بِذَنبِهِمْ

فَسُحِقًا لِأَصْحَابِ السَّعِيرِ»^۸

* «إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَ قُرْآنَهُ. فَإِذَا قُرْآنَهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ»^۹

۱. سیوطی برای این مورد این مثال را نقل می‌کند: «و لقد استهزئة يرسل من قبلك فحاق بالذين سخروا

منهم ما كانوا به يستهزون» «انعام / ۱۰». بنگرید به: الإتيان، ج ۳، ص ۳۵۴.

مانند این آیه در قسم گذشته داخل است و کلماتی مانند «قد» مانع آن نمی‌شود که «استهزئة»

صدر به‌شمار آید، و همین‌گونه است مواردی که با مشتقات قول شروع شده است.

۲. انبیاء / ۳۷.

۳. اسراء / ۲۱.

۴. یونس / ۱۹.

۵. نساء / ۱۶۶.

۶. صف / ۲-۳.

۷. توبه / ۱۰۸.

۸. قیامت / ۱۸-۱۷.

۹. ملک / ۱۱-۱۰.

* «وَالسَّمَاءِ وَالطَّارِقِ. وَ مَا أَدْرِيكَ مَا الطَّارِقُ»^۱
* «قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ. مَلِكِ النَّاسِ. إِلَهِ النَّاسِ. مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ. الَّذِي يُوَسْوِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ. مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ»^۲

□ نمونه‌هایی از ادب پارسی

به هوش بودم از اول که دل به کس نسپارم /
شما یل تو بدیدم نه صبر ماند و نه هوشم.
«سعدی»

آدمی در عالم خاکی نمی‌آید به دست
عالمی دیگر ببايد ساخت و از نو آدمی
طَرْف کرم زکس نیست این دل پر امید من
گرچه سخن همی برد قصه من به هر طَرْف
«حافظ»

گل آن جهانی است که نگنجد در این جهان
در عالم خیال چه گنجد خیال گل
«مولوی»
نگارست رخساره من زخون زهجران رخسار آن نگار
«رشید و طواط»

در نظم، صنعت دیگری به نام «ردّ الصدر علی العجز» نیز مطرح است^۳ که کلمه آخر

۱. طارق / ۱-۲.
۲. ناس / ۱-۶. خنّاس: نهانکار، «ناس» در ضمن این واژه نیز تکرار شده است و میانشان «جناس ناقص» وجود دارد.
۳. بنگرید به: جلال‌الدین همایی، فنون بلاغت و صناعات ادبی، ص ۷۰.
در شعر زیر، این صنعت و همچنین «رد العجز إلى الصدر» و «تشابه اطراف» نیز وجود دارد.
مجنون به هوای کوی لیلی در دشت در دشت به جست و جوی لیلی می‌گشت
←

بیت در اول بیت بعد تکرار می‌شود. این مورد شبیه «تردید» در نثر است.

ب) تردید

تردید آن است که متکلم لفظی از کلام خود را به معنایی ارتباط دهد، آن گاه همان لفظ را تکرار نموده و به معنای دیگری پیوند دهد، مانند قول خدای متعال:

* «لَا يَسْتَوِي أَصْحَابُ النَّارِ وَأَصْحَابُ الْجَنَّةِ، أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمُ الْفَائِزُونَ»^۱
 * «وَمَا أَدْرِيكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ. لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ»^۲
 * «قَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ حَتَّى تُؤْتِنَا مِثْلَ مَا أُوتِيَ رَسُولُ اللَّهِ، اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ»^۳

* «وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ. يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا»^۴
 * «لِمَسْجِدٍ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَى مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ، فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَطَهَّرُوا»^۵

در مثالهایی که برای این مورد می‌آورند، چیزی میان دو لفظ فاصله نشده است. مشابه آن، نمونه‌هایی در قرآن وجود دارد که میان دو لفظ برخی حروف واقع شده است، مانند:

* «فَأَقِمْوَا الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَوْقُوتًا»^۶
 * «فَلَا جُنَاحَ أَنْ يَصْلَحَ بَيْنَهُمَا صُلْحًا وَ الصِّلْحُ خَيْرٌ»^۷
 * «أَيُّتِنَعُونَ عِنْدَهُمُ الْعِزَّةَ فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا»^۸
 * «قَالَ فَالْحَقُّ وَالْحَقُّ أَقُولُ»^۹

→ می‌گشت همیشه بر زبانش لیلی لیلی می‌گفت تا زبانش می‌گشت «مشتاق اصفهانی»

- | | |
|----------------|----------------|
| ۱. حشر/ ۲۰. | ۲. قدر/ ۳ و ۲. |
| ۳. انعام/ ۱۲۴. | ۴. روم/ ۶-۷. |
| ۵. توبه/ ۱۰۸. | ۶. نساء/ ۱۰۳. |
| ۷. نساء/ ۱۲۸. | ۸. نساء/ ۱۳۹. |
| ۹. ص/ ۸۴. | |

* «مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ وَلَهُ أَجْرٌ كَرِيمٌ»^۱

گاه این تکرار در قالب یکی از مشتقات صورت می‌گیرد:

* «وَقَدَرْنَا فِيهَا السَّيْرَ سَيْرًا فِيهَا لِيَالِيٍّ وَأَيَّامًا آمِنِينَ»^۲

* «حتیٰ إذا أخذنا مُتْرَفِيهِم بِالْعَذَابِ إِذَا هُمْ يَجَارُونَ. لَا تَجَارُوا الْيَوْمَ إِنكُمْ مَنَا

لَا تُنصِرُونَ»^۳

ج) تشابه اطراف

تشابه اطراف که آن را نوعی تردید می‌توان شمرد، آن است که کلمه آخر قرینه یا مصراع اول در ابتدای دوم و کلمه آخر قرینه یا مصراع دوم در ابتدای سوم و به همین ترتیب تکرار شود؛ مانند قول خداوند سبحان:

* «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ نَوْرةٍ كَمَشْكُوَةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ

فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ...»^۴

از کلام حضرت امیرالمؤمنین^{علیه السلام} است که:

«الظفر بالحزم، والحزمُ بإجالةِ الرأى، والرأى بتحصين الأسرار.»^۵

«المنجم كالكاهن، والكاهن كالساحر، والساحر كالكافر، والكافر في النار.»

د) تکریر

افزون بر چهارچوب‌های گذشته کلماتی با فاصله یا بدون آن در قرآن کریم تکرار شده‌اند که به همراه نکات بلاغی زیبایی تکرار را نیز دارند. برای این گروه نام تکریر را انتخاب می‌کنیم. به عنوان نمونه، از این آیات می‌توان یاد کرد:

۲. سبأ/۱۸.

۱. حدید/۱۱.

۳. مؤمنون/۶۶ و ۶۵. جار: تضرع و زاری.

۴. نور/۳۵. مشکاة: چراغدان. زجاجة: شیشه.

۵. پیروزی به دوراندیشی است و دوراندیشی در به کار انداختن رأی و به کار انداختن رأی در نگاهداشتن اسرار.

* ﴿أُولَئِكَ عَلَىٰ هُدًىٰ مِنْ رَبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾^۱

تکرار اولئك، بر زیبایی و استواری کلام افزوده است.

* ﴿أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ وَأَصْحَابُ الْمَشْأَمِ مَا أَصْحَابُ

الْمَشْأَمِ. وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ﴾^۲

* ﴿وَأَصْحَابُ الْيَمِينِ مَا أَصْحَابُ الْيَمِينِ ... وَأَصْحَابُ الشِّمَالِ مَا أَصْحَابُ

الشِّمَالِ﴾^۳

در این موارد، تکرار برای تعجب از حال دو گروه در سعادت و شقاوت و تعظیم و

تهویل آن است. تکرار «السابقون» را برای مدح نیز گفته‌اند.

* ﴿الْحَاقَّةُ مَا الْحَاقَّةُ وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْحَاقَّةُ﴾^۴

* ﴿الْقَارِعَةُ مَا الْقَارِعَةُ وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْقَارِعَةُ﴾^۵

به جهت تهویل و تهدید، تکرار صورت پذیرفته است.

* ﴿هَيَّاتِ هَيَّاتِ لِمَا تُوَعَّدُونَ﴾^۶

تکرار به منظور استبعاد یا به عبارت بهتر برای تأکید بر دور بودن، آمده است.

* ﴿إِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ يَأْذَنُ فَتَنْفُخُ فِيهَا فَتَكُونُ طَيْرًا بِأَذْنِي وَتُبْرِيءُ

الْأَكْمَةِ وَالْأَبْرَصَ بِأَذْنِي وَإِذْ تُخْرَجُ الْمَوْتَىٰ بِأَذْنِي﴾^۷

با آن که یک مرتبه قید «بأذنی» کافی بود، اما قرآن کریم چند بار تکرار می‌کند تا

تأکیدی باشد بر توحید افعالی خداوند. انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی

تکرار عبارت

تأکید بر اهمیت مطلب، برانگیزش حس تعجب، نفرین، تهدید و بیم دادن، مبهم بودن

۲. واقعه/۱۱-۸.

۴. حاقه/۳-۱.

۶. مؤمنون/۳۶.

۱. بقره و لقمان/۵.

۳. واقعه/۲۷ و ۴۱.

۵. قارعه/۳-۱.

۷. مائده/۱۱۰.

کلام، قصد افهام بیشتر و ...، مواردی هستند که تکرار سخن را طلب می‌کنند. این را می‌توان ویژگی ذاتی بیان مقصود در قالب الفاظ دانست. تکرار در میان عرب - که قرآن کریم به زبان آنان و بر طبق اسلوبهای کلامیشان نازل شده - نیز رایج بوده است. در قالبهایی از شعر مانند ترجیع‌بند^۱، پس از چند بیت، بیتی تکرار می‌شود. از آن جمله است این بیت از ترجیع بند معروف هاتف اصفهانی:

که یکی هست و هیچ نیست جز او وحده لا اله الا هو
همچنین ممکن است مصراع‌ی یا جملاتی تکراری وجود داشته باشد. تکرارهای هم پیوند و مرتبط را در قرآن کریم به دو گونه می‌توان دسته‌بندی کرد:

الف) تکرار پیوسته

در این مورد، هر عبارت دو بار تکرار شده است:

* ﴿وَمَا أَدْرَاكَ مَا يَوْمَ الدِّينِ. ثُمَّ مَا أَدْرَاكَ مَا يَوْمَ الدِّينِ﴾^۲

* ﴿كَلَّا سَيَعْلَمُونَ. ثُمَّ كَلَّا سَيَعْلَمُونَ﴾^۳

* ﴿كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ. ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ. كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ لَتَتَرَوُنَّ

الْجَحِيمَ. ثُمَّ لَتَتَرَوُنَّهَا عَيْنَ الْيَقِينِ﴾^۴

* ﴿أُولَىٰ لَكَ فَأُولَىٰ. ثُمَّ أُولَىٰ لَكَ فَأُولَىٰ﴾^۵

* ﴿فَقَتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ ثُمَّ قَتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ﴾^۶

در این آیات، به ترتیب تکرار در مورد تهویل، وعید، انذار، نفرین و تعجب انجام گرفته است و تأکیدی بر آنهاست. وجود ثم نیز دلالت می‌کند که این امور در مورد دوم،

۱. ترجیع بند که از قالبهای شعر فارسی است، غزلهایی است هموزن با قافیه‌های متفاوت که بیت

یکسانی آنها را به هم می‌پیوندند. در ترجیع بند، بیت آخر هر خانه با بیت ترجیع از نظر معنا

مناسبت دارد. ۲. انفطار/ ۱۷ و ۱۸.

۳. نبأ/ ۴ و ۵. ۴. تکاثر/ ۳-۵.

۵. قیامت/ ۳۴ و ۳۵. ۶. مدثر/ ۱۹ و ۲۰.

رساتر و سخت تر هستند^۱.

*** «فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا. إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا»^۲**

در این آیه برای تأکید و تثبیت این که در پی هر سختی آسانی است و آرامش خاطر بیشتر، تکرار صورت گرفته است. برخی آیه دوم را استیناف و سخن جدید می‌شمرند که نتیجه آن با توجه به قاعده‌ای که هر گاه معرفه تکرار شود مقصود همان اول است به خلاف نکره که تکرارش فرد دیگری را می‌فهماند، نتیجه آن می‌شود که با هر سختی، دو آسانی است.

*** «قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ، لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ. وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ. وَلَا أَنَا عَابِدٌ مَا عَبَدْتُمْ. وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ»**

در این سوره، قول خداوند متعال: «و لا أنا عابد ما عبدتم. و لا أنتم عابدون ما أعبد» تکرار مضمون دو جمله پیشین است برای تأکید بیشتر^۳. علامه طباطبایی به نقل از تفسیر قمی، روایتی را که متضمن وجه لطیفی درباره تکرار در این سوره است، یاد می‌کند:

ابوشاکر از ابی جعفر احوال درباره این سوره پرسید که مگر سخنگوی حکیم این طور صحبت می‌کند و کلامش را باری پس از بار دیگر تکرار می‌کند؟ وی پاسخ نداشت، ناگزیر به مدینه رفت و از امام صادق علیه السلام سبب را پرسید. حضرت فرمود: سبب نزول این سوره و تکرار مطلبش آن است که قریش به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گفتند: یک سال تو خدایان ما را پرستش کن و یک سال ما خدای تو را، باز یک سال تو خدایان ما را پرستش کن و یک سال ما خدای تو را. خدای متعال هم به مانند گفتارشان پاسخ داد. آنان گفته بودند: تعبد آلهتنا سنة، فرمود:

۱. زمخشری در سوره نبأ می‌گوید: «و معنى ثم الإشعار بأن الوعيد الثانى أبلغ من الأول و أشد».

و ی در سوره تکوین می‌گوید:

«و ثم دلالة على أن الإنذار أبلغ من الأول و أشد. كما تقول للمنصوح: أقول لك ثم أقول لك: لا

تفعل.» بنگرید به: کشف، ج ۴، ص ۷۹۲-۶۸۴.

۲. شرح / ۴-۵.

۳. محمد حسین طباطبایی، المیزان، ج ۲۰، ص ۳۷۴.

﴿قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ﴾

گفته بودند: نعبد إلهك سنة، فرمود: ﴿وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ﴾،
گفته بودند: تعبد ألّهتنا سنة، فرمود: ﴿وَلَا أَنَا عَابِدٌ مَا تَعْبُدُونَ﴾ و در مقابل نعبد إلهك
سنة، فرمود: ﴿وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ﴾. لكم دينكم و لی دين^۱
و جوهی دیگر نیز درباره این تکرار گفته شده است.^۲

سیوطی آن را از جمله مواردی می‌داند که گمان می‌رود تکرار است، ولی تکرار
نیست و در زمان جملات تفاوت قائل می‌شود. حاصل کلام آن است که پیامبر ﷺ در
هیچ یک از زمانهای سه‌گانه خدایان‌شان را عبادت نخواهد کرد.^۳

ب) تکرار ناپیوسته

در این گونه موارد پس از آیات و عباراتی چند، آیه یا جمله‌ای تکرار می‌شود.
نمونه‌های آن را پیش رو دارید:

* ﴿فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ﴾

این قول خدای متعال سی و یک بار در سوره مبارکه «الرحمن» که عروس قرآن نام
گرفته تکرار شده است. با این حال، آن را از باب تأکید نمی‌دانند که بازگشت تمام موارد به
یک امر باشد، زیرا تأکید بیش از سه بار واقع نمی‌شود، بلکه در هر مورد متعلق به امری
است و خداوند سبحان پس از آن که فصلی از فصول نعمتهای خویش را - که سزاوار شکر
از سوی بنده است - بر می‌شمرد، جن و انس را مورد خطاب قرار داده و از آنان بر آن
نعمت اقرار خواسته و از تکذیب بر حذر می‌دارد و بر آن توبیخ می‌کند.^۴

۱. همان منبع، ص ۳۷۵.

۲. بنگرید به: طبرسی، مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۸۴۱؛ آمالی المرتضی، ج ۱، ص ۱۲۳-۱۲۰.

۳. بنگرید به: سیوطی، الإیتقان، ج س، ص ۲۲۹.

۴. سید مرتضی در این باره کلامی دارد که بسیاری از مفسران در توضیح تکرار این سوره از آن بهره
برده‌اند. وی می‌گوید:

«تکرار در سوره «الرحمن» از آن جهت نیکوست که بر نعمتهای گوناگون شمارش شده، اقرار

در این جا اشکالی پدید می آید که آیه تکرار شده، همیشه پس از نعمتها قرار نگرفته است، بلکه برخی از آنها نعمتند؛ مانند:

﴿سَنَفْرُغُ لَكُمْ أَيُّهَا الثَّقَلَانِ﴾^۱

﴿هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي يُكَذِّبُ بِهَا الْمُجْرِمُونَ. يَطُوفُونَ بَيْنَهَا وَبَيْنَ حَمِيمٍ آتِنِ﴾^۲

بسیاری از دانشمندان و مفسران از جمله سید مرتضی، این گونه پاسخ می دهند که گرچه عقاب کردن نعمت است، اما یاد و توصیفش و بیم دادن با آن از بزرگترین الطاف و نعمتهای الهی بر مکلف است، زیرا از گناهان که سبب عقوبت می شود باز می دارد و بر

→ گرفته و بر تکذیب آن توبیخ می شود، چنان که شخصی به دیگری بگوید: آیا به تو نیکی نکردم که اموال بخشیدمت! آیا به تو نیکی نکردم که از ناخوشایندها رهایی ات دادم! آیا به تو نیکی نکردم که دربارهاست چنین و چنان انجام دادم! پس در این جا تکرار نیکو می شود، چون آنچه بر او اقرار گرفته می شود مختلف است و این در کلام و سروده های عرب بسیار است. وی سپس اشعاری از این گونه را نقل می کند؛ از آن جمله است این قطعه از شعر مهلهل بن ربیع در رثای برادرش کلیب:

إِذَا طُرِدَ الْيَتِيمَ عَنِ الْجَزْوِرِ	عَلَى أَنْ لَيْسَ عِدْلًا مِنْ كَلِيبٍ
إِذَا مَا ضَمِيمَ جِيرَانِ الْمُجْبِرِ	عَلَى أَنْ لَيْسَ عِدْلًا مِنْ كَلِيبٍ
إِذَا رَجَفَ الْعِضَاءُ مِنَ الذُّبُورِ	عَلَى أَنْ لَيْسَ عِدْلًا مِنْ كَلِيبٍ
إِذَا خَرَجَتْ مُخْتَبَأَةَ النُّحُودِ	عَلَى أَنْ لَيْسَ عِدْلًا مِنْ كَلِيبٍ
إِذَا مَا أُعْلِنَتْ نَجْوَى الْأَسُورِ	عَلَى أَنْ لَيْسَ عِدْلًا مِنْ كَلِيبٍ
إِذَا خِيفَ الْمَخَوْفُ مِنَ الثُّغُورِ	عَلَى أَنْ لَيْسَ عِدْلًا مِنْ كَلِيبٍ
عَسَدَاءَ تَلَاتِلِ الْأَمْرِ الْكَبِيرِ	عَلَى أَنْ لَيْسَ عِدْلًا مِنْ كَلِيبٍ
إِذَا مَا خَافَ جَاؤُ الْمَسْتَجِيرِ	عَلَى أَنْ لَيْسَ عِدْلًا مِنْ كَلِيبٍ

مصراع تکراری به این مضمون است که: همام همتای کلیب نیست آن گاه که ... پاسخ از تکرار قول خداوند متعال در سوره رسولات ﴿وَيَلِ يَوْمَئِذٍ الْمُكذِبِينَ﴾ نیز همین است. بنگرید به: *أمالی المرتضی*، ج ۱، ص ۱۲۷-۱۲۳.

اما می توان میان اشعار ذکر شده و سوره «الرحمن» تفاوت قائل شد، به این که در این سروده ها از نظر لفظی پیوندی وجود دارد و روشن است که در هر مورد، مصراع تکراری متعلق به امر جداگانه ای است که از تفاوت ظرف و مانند آن فهمیده می شود، ولی در سوره مبارکه «الرحمن» از نظر لفظی پیونددهنده ای میان ﴿فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ﴾ و نعمت پیشین نیست. با وجود این، از نظر معنی میان ذکر نعمت و ضد آن تناسب وجود دارد. این نکته پاسخ بهتری برای اشکال است. ۱. رحمن/۳۱. «سَنَفْرُغُ لَكُمْ» عبارت تهدید آمیزی است به این مضمون که بزودی به حساب شما خواهیم رسید. ۲. الرحمن/۴۴-۴۳.

انجام آنچه سبب ثواب است بر می‌انگیزد.^۱

گرچه در جای خود درست است که تهدید و انذار نعمتی بر مکلف است و به او پیش از دچار شدن به عذاب هشدار می‌دهد، اما این پاسخ را نمی‌توان برداشتی از سوره دانست و آن را به آیات مستند کرد، زیرا ظاهر آیات هیچ‌گونه دلالتی ندارد که مقصود از «آلاء» یادکرد این عذابها و انذارهاست و جنبهٔ نعمت بودن بیان آنها مورد نظر بوده است.

علامه طباطبایی رحمته‌الله علیه در زمینه برشمردن سختیهای قیامت و کیفرهای مجرمان در ردیف نعمتهای الهی، بیانی بهتر دارد که بر اساس آن، اشکال یاد شده پدید نمی‌آید، زیرا ایشان نفس آن عذابها را نعمت می‌داند، نه یادکردشان را در قرآن.

ایشان می‌نویسد:

خطاب شامل تمام جن و انس می‌شود و برخورد با بدکاران و اهل کجروی بر طبق آنچه شقاوت و اعمال زشتشان اقتضا می‌کند، از لوازم مصلحت نظام حاکم و جاری بر تمام جهان است. بنابراین، در قیاس به همهٔ افراد نعمت است، گرچه دربارهٔ گروه مجرمان نعمت باشد. همانند این مطلب را در آداب و قوانین اجتماعی می‌توانیم ببینیم، سخت‌گیری بر تبهکاران و ستمگران، سبب قوام و بقای جامعه می‌شود و همین گونه است پاداش دادن و ستایش نیکوکاران.^۲

از دیدگاه نگارنده، پاسخ بهتر آن است که از ابتدا مطلب را این گونه تقریر کنیم که در قرآن، لطف و قهر و بیم و امید توأم است و پیامبران مبشر و منذر بوده‌اند و یادکرد این دو با هم تناسب دارد. در این سوره، صبغهٔ غالب با نعمتها و مظاهر لطف خداوند رحمان است، اما از بیان کیفر تبهکاران نیز فروگذار نشده است. آلاء جنبهٔ عمومی و کلی دارد و لازم نیست «فیأی آلاء ریكما تکذبان» حتماً ناظر به نعمتی باشد که پیش از آن یاد شده است. البته آن جا که بیان نعمت باشد، جنبهٔ ترغیب و تشویق بر داشتن تمامی نعمتها از سوی هستی بخش مطلق و سپاس به درگاه او رخ می‌نماید و آن جا که نعمت باشد، بعد بیم دادن و عقاب بر تکذیب نعمتهای بیکران آن خالق مهربان هویدا تر می‌گردد.

۱. *أمالی المرتضی*، ج ۱، ص ۱۲۷.

۲. محمد حسین طباطبایی، *المیزان*، ج ۱۹، ص ۹۹.

بنابراین، یادکرد نعمت یا نعمت زمینه‌ساز تکرار است؛ نعمت از راه سنخیت و نعمت از راه ضدیت، و ضرورتی ندارد که هر تکرار ناظر به سخن پیشین باشد تا لازم آید هم‌سنخ باشند. افزون بر این، گونه‌ای از تأکید نمی‌تواند بیش از سه بار تکرار شود که به هم پیوسته و بدون فاصله هیچ سخنی دیگر باشد، اما در این شیوه عبارتهای فاصله شده، هر اندازه سخن اقتضا کند زمینه تکرار را فراهم می‌سازد. قرآن کریم در این روش که نمونه‌های بعد نیز مصداق آن است و در سوره «رحمن» به اوج خود می‌رسد و قله‌هایی از اوج شیوایی و رسایی آن است، با بیانهای گوناگون و ذکر نمونه‌های بسیار و چند باره گفتن، پیامش را در اعماق دلها می‌نشانند و با هر بار بازگو کردن، جانها را تکانی دوباره می‌بخشد.

سوره رحمن، انسان و جن را مورد خطاب قرار داده و آنان را به تأمل در نعمتهای بیکران الهی فرا می‌خواند و در جهت یاری دادن در این راه، نمونه‌هایی از آنها را برمی‌شمرد و برای کیفر تکذیب و گناه، شمه‌ای از عذاب و برای پاداش پیروی از مقام حق، جلوه‌هایی از بهشت را بیان می‌دارد^۱.

از سوی دیگر، این اسلوب گونه‌ای آرایه ادبی و زیباساز سخن است، که همانند آن را «ترجیع بند» می‌توان دانست. بنا بر این، در دو قالب محتوایی و لفظی ارزش این تکرارها آشکار می‌شود.

* «و یل یومئذ للمکذبین»

این آیه پس از ذکر هر چند آیه تا ده مرتبه در سوره مبارکه «مرسلات» تکرار شده

۱. سوره الرحمن دارای ۳ بخش است. بخش نخست، از آیه ۱ تا ۲۵، به آفرینش انس و جن، آسمان، زمین، خشکی، دریا و نظام حاکم بر آنها که سبب بهره‌مندی دو گروه جن و انس در زندگی می‌شود، اشاره شده‌است. (علامه این سوره را دو بخش کرده و بخش نخست تا آیه ۳۰ می‌باشد).
بخش دوم (از آیه ۲۶ تا ۴۵) به فناء عالم و بقاء ذات سرمدی، نیاز پیوسته موجودات به او، گریز جن و انس از کرانه‌های آسمانها و زمین و آتشباران شدنشان (که شاید تهدیدی باشد که در قیامت نمی‌توانید از حساب الهی بگریزید). و قیامت و وقایع و عذابه‌ای آن می‌پردازد.
بخش سوم (از آیه ۴۶ تا پایان سوره؛ آیه ۷۸) در باره نعمتهای بهشتی است و سوره با آیه کریمه «تبارک اسم ربك ذي الجلال و الاکرام» پایان می‌پذیرد.

است. نسبت به این مورد نیز گفته‌اند که متعلق تکذیب در هر جا با دیگری تفاوت دارد و خداوند متعال پس از هر قضیه که یاد می‌کند، می‌فرماید: «وای بر کسانی که این را تکذیب کنند»

برخی تفاسیر مانند کنز الدقائق^۱، می‌کوشند در هر مورد آنچه را که تکذیب به آن بازگشت دارد، از آیات استخراج کنند، اما در تمام موارد این کار را انجام نمی‌دهند. حال اگر بخواهیم متعلق تکذیب را در هر مورد امر خاصی که پیش از آن آمده است، بدانیم با ظاهر آیات سازگار نیست و در برخی موارد نتیجه، امری دور از ذهن به نظر می‌رسد، مثلاً آیا صحیح است پس از «كُلُّوا وَ تَمَتُّعُوا قَلِيلاً إِنَّكُمْ مُجْرِمُونَ»^۲ آیه را این گونه معنا کنیم که «وای در آن روز بر کسانی که این امر را تکذیب کنند»؟

در بیشتر موارد که وصف قیامت است، تفاوت در متعلق «یومئذ» نزدیکتر به ذهن می‌رسد، ولی در تمام موارد جریان ندارد. بنا بر این، بهتر آن است که مکذبین را به تکذیب‌کنندگان خداوند و رسولان او تفسیر کنیم و آنچه تکذیبش سبب عقوبت الهی و آتش است. در این صورت، در همه جا معنای آیه یکسان یا نزدیک به هم خواهد بود (با توجه به تفاوتی که صفات قیامت دارد)، و این تکرار، هشدار بر فرجام سخت تکذیب و گونه‌ای اسلوب بدیع است که قرآن به کار برده است. این آیه پیوند دهنده مقطعه‌ها و موضوعات سوره نیز هست.

* «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَ مَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ. وَإِنَّ رَبَّكَ لَهوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ»

این دو آیه - که آیه نخست آن در دو مورد، بخشی از آیه است - هشت بار در سوره «شعراء» تکرار شده است. خداوند متعال پس از بیان هر قصه و مطلب، برای عبرت آموزی یادآور می‌شود که در آن آیتی است، اما بیشتر مردم از ایمان آورندگان نیستند. سپس در مقابل قسم ایمان‌نیاورندگان (اکثریت) عزیز بودن، و در برابر ایمان آورندگان (اقلیت) رحیم بودن خود را خاطر نشان می‌کند. بنا بر این، با توجه به تفاوت اشاره ذلک در هر مورد، این آیه آمیخته‌ای از مطلب تازه و تکرار است.

۱. محمد بن محمد رضا قمی مشهدی، کنز الدقائق و بحر الغرائب، ج ۱۴، ص ۹۲-۸۴.

۲. مرسلات/۴۶.

*** ﴿فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذْرِي﴾^۱، ﴿وَلَقَدْ يَسْرْنَا الْقُرْآنَ لِلذَّكَرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ﴾^۲**

هر یک از این دو آیه چهار بار در سوره قمر تکرار شده است. در این سوره هر مقطع با عبارت «كذّبت» آغاز می‌شود و به آیه «تیسیر» پایان می‌یابد. پس از داستان قوم نوح و عذابشان این دو آیه کنار هم آمده است. سپس داستان عاد با «كذّبت عاد فكيف كان عذابي ونذري»^۳ آغاز و در پایان هم همان دو آیه با هم یاد می‌شود. درباره قوم ثمود پس از بیان داستانشان، ابتدا «فكيف كان عذابي ونذري»، سپس نوع عذاب و بعد آیه تیسیر یاد می‌شود. پس از سرگذشت قوم لوط نیز آیه تیسیر و پیش از آن دو مرتبه جمله «فذوقوا عذابي ونذري»^۴ آمده است.

مؤلف مجمع البیان، درباره وجه تکرار مورد اول این گونه می‌نویسد که خداوند سبحان این گفتار را به این خاطر تکرار کرد که چون انواع بیم و عذاب را ذکر نمود نسبت به تک تک آن به تفصیل متذکر ساخت.^۵
وی در وجه تکرار آیه تیسیر می‌نویسد:

«گفته شده که خداوند سبحان ذکر آسان کردن قرآن را به این سبب تکرار کرد تا خبر دهد که آن را به تمام حالات و گونه‌های آسان سازی، آسان کرده است؛ از جمله، حکمی را که باید عمل شود و پنجهایی را که باید به کار بسته شود و معانی را که آگاهی به آن نیاز است و برهانهایی را که میان حق و باطل جدایی می‌افکنند، روشن ساخته است.»^۶

*** در سوره نمل، آیات ۶۰ تا ۶۴ پنج بار عبارت ﴿أَلَمْ يَأْتِ الْفِرْعَوْنَ بِآيَاتِنَا﴾^۷ پس از بیان مظاهر صنع و لطف پروردگار و برشمردن دلایل یگانگی و نعمتهایش که بندگان را فرا می‌گیرد، تکرار شده است. این کلام، استفهام انکاری است و با مخاطب قرار دادن وجدانهای بیدار به نفی**

۱. معنای این استفهام، بزرگ شمردن عذاب خداوند است و «نذر» جمع نذیر به معنای منذر یا انذار و یا مصدر به معنای انذار است.

۲. «و قطعاً قرآن را برای پند آموزی آسان کردیم؛ پس آیا پند گیرنده‌ای هست؟»

۳. قمر/۱۸. ۴. قمر/۳۷-۳۸.

۵. امین الإسلام طبرسی، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۹، ص ۲۸۶.

۶. همان منبع، ص ۲۸۹.

هر گونه معبودی غیر از او که در صنعتش شریک باشد می‌پردازد و همچون حلقهٔ زنجیری پیوند دهندهٔ آن آیات به یکدیگر است و همراه با تثبیت و تأکید یگانگی خدا از نظر لفظی زیبایی آفرینی می‌کند.

بی‌گمان، معنای این عبارت همانند نمونه‌های دیگر، در هر آیه تفاوت نمی‌کند، بلکه بازگو کردن هر قضیه زمینه‌ساز تکرار می‌شود.

در پایان این مقاله دو بحث باقیمانده از آرایه‌های لفظی را که بی‌مناسبت با بحث تکرار نیست، می‌آوریم:

قلب

قلب که از آن به «مستوی» و «مالا یستحیل بالانعکاس» (آنچه با وارونه شدن دگرگون نشود)، نیز تعبیر شده است، آن است که کلمه یا کلام به گونه‌ای باشد که اگر از حرف آخر به سمت اول خوانده شود، در لفظ و معنی تغییری ایجاد نگردد و عین اول باشد؛ مانند کلمه «سلس» و شعر زیر:

مودّته تدوم لكلّ هول و هل كلّ مودّته تدوم

اگر از «م» اخیر بیت شروع به خواندن کنیم، تغییری در شعر ایجاد نمی‌شود، مگر برخی حرکات یا سکانات و تشدید که به «قلب»، آسیب نمی‌رساند.

از قرآن به دو مورد مثال می‌زنند: «كُلٌّ فِي فَلَكٍ»^۱، «رَبِّكَ فَكَبِيرٌ»^۲

عکس

«عکس»^۳ یا «تبدیل» آن است که جزئی در کلام مقدم و جزء دیگر مؤخر بیاید، سپس

۲. مدثر/۳.

۱. انبیاء/۳۳.

۳. «عکس» در لغت به معنای بازگرداندن پایان چیزی به آغاز آن است. «عکس» را از محسنات معنوی می‌شمرند، زیرا با معکوس شدن معنی، لفظ معکوس می‌شود، اما در این جا به سبب نزدیکی آن

آنچه مؤخر است مقدم و آنچه مقدم است مؤخر شود؛ مانند: عادات السادات سادات العادات^۱.

با توجه به معکوس شدن یکی از دو طرف جمله و مضاف‌الیه آن یا دو متعلق یک فعل و مانند آن، «عکس» به گونه‌های مختلفی واقع می‌شود^۲.

□ نمونه‌های قرآنی

* «هَنْ لِبَاسٍ لَكُمْ وَ أَنْتُمْ لِبَاسٍ لِهَنْ»^۳

* «تُولِجُ اللَّيْلُ فِي النَّهَارِ وَ تُولِجُ النَّهَارُ فِي اللَّيْلِ وَ تُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَ تُخْرِجُ

الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ»^۴

→ به بحث «قلب» و قوی بودن جنبه لفظی آن، یاد شد.

در ادب و بدیع فارسی، عکس را در دو مورد به کار می‌برند:

۱. طرد و عکس یا تبدیل و عکس که مصراع‌ی را به دوباره تقسیم کنند و آن دوباره را در

مصراع دیگر بر عکس تکرار کنند؛ مانند این ابیات منسوب به حافظ:

دلبر جانان من، برده دل و جان من، دلبر جانان من

روضه رضوان من، خاک سرکوی دوست، روضه رضوان من

این مورد که نوعی تکرار و مربوط به بدیع لفظی است، از لطف چندانی برخوردار نیست.

۲. قلب مطلب: در این گونه که به وجود آورنده مضمونی نو است و در بدیع معنوی مورد

بحث قرار می‌گیرد، مصراع دوم با معکوس کردن مصراع اول -که ممکن است دقیق نباشد- و یا با

جابجایی فاعل و مفعول یا مسند و مسند الیه به وجود می‌آید؛ مثل این چند بیت از سعدی:

گیرم که برکنی دل سنگین ز مهر من مهر از دلم چگونه توانی که برکنی

گفته بودم چو بیایی غم دل با تو بگویم چه بگویم که غم از دل برود چون تو بیایی

به زیورها بیارایند مردم خوبرویان را تو سیمین تن چنان خوبی که زیورها بیارایی

نه در دشت سبزه نه در بناغ شخ ملخ بوستان خورد و مردم ملخ

بنگرید به: همایی، فنون بلاغت و صناعات ادبی، ص ۷۳؛ شمیسا، نگاهی تازه به بدیع،

ص ۶۰-۶۱ و ص ۱۱۹-۱۱۸.

۱. عادهای بزرگان بهترین عادهاست. در ادامه نیز گفته‌اند: و اوصاف الأشراف أشراف الأوصاف و

كتب الأحابب أحبب الكتب، و شيم الأحرار أحرار الشيم و كلام الملوك ملوك الكلام.

۲. بنگرید به: تفتازانی، شرح مختصر، ج ۲، ص ۱۴۸.

۳. بقره/۱۸۸.

۴. آل عمران/۲۷. «تولج الليل ...» شب رابه روز در می‌آوری.

- * ﴿خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ يُكَوِّرُ اللَّيْلَ عَلَى النَّهَارِ وَيُكَوِّرُ النَّهَارَ عَلَى اللَّيْلِ﴾^۱
- * ﴿الْخَبِيثَاتُ لِلْخَبِيثِينَ وَالْخَبِيثُونَ لِلْخَبِيثَاتِ وَالطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ وَالطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ﴾^۲
- * ﴿وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ مَا عَلَيْكَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ وَمَا مِنْ حِسَابِكَ عَلَيْهِمْ مِنْ شَيْءٍ﴾^۳
- * ﴿وَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقُلْ لِي عَمَلِي وَلَكُمْ عَمَلُكُمْ أَنْتُمْ بَرِيثُونَ مِمَّا أَعْمَلُ وَأَنَا بَرِيءٌ مِمَّا تَعْمَلُونَ﴾^۴
- * ﴿لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ﴾^۵
- * ﴿رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ﴾^۶
- * ﴿الْيَوْمَ أُحِلَّ لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ وَطَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَلَّلَ لَكُمْ وَطَعَامُكُمْ حَلَّلَ لَهُمْ﴾^۷
- * ﴿مَا يَفْتَحِ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِنْ رَحْمَةٍ فَلَا مُمْسِكَ لَهَا وَمَا يُمْسِكُ فَلَا مُرْسِلَ لَهُ مِنْ بَعْدِهِ﴾^۸
- * ﴿هُوَ الَّذِي كَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ عَنْهُمْ﴾^۹
- * ﴿لَا هُنَّ حَلٌّ لَهُمْ وَلَا هُمْ يَحْلُونَ لَهُنَّ﴾^{۱۰}
- سوره مبارکه «کافرون» نیز چنین است.

گونه‌های قلب

زرکشی در «البرهان فی علوم القرآن»، پنج گونه برای اسلوب قلب یاد می‌کند^{۱۱}.

۱. قلب الإسناد.
۲. قلب المعطوف.
۳. عکس.
۴. مستوی.
۵. قلب البعض.

۲. نور/۱۰۳.

۴. یونس/۴۳.

۶. مائده/۱۱۹.

۸. فاطر/۲.

۱۰. ممتحنه/۱۰.

۱. حج/۶۱. «یکور»: درمی‌پیچد.

۳. انعام/۵۲.

۵. انعام/۱۰۳.

۷. مائده/۵.

۹. فتح/۲۴.

۱۱. زرکشی، البرهان، ج ۳، ص ۲۹۳-۲۸۸.

از گونه سوم (عکس) و چهارم (تحت عنوان قلب) و گونه پنجم (در جناس قلب) بحث شد. دو گونه دیگر مربوط به علم معانی است و در حسن آنها اختلاف است. برخی آن را ردّ و برخی قبول کرده‌اند و بعضی در صورتی که در بردارنده اعتبار لطیفی باشد، می‌پذیرند.

قلب اسناد مانند این قول خدای متعال است:

﴿إِنَّ قَارُونَ كَانَ مِنْ قَوْمِ مَوْسَىٰ فَبَغَىٰ عَلَيْهِمْ وَآتَيْنَاهُ مِنَ الْكُنُوزِ مَا إِنَّ مَفَاتِحَهُ لَتَنُوءَ بِالْعُصْبَةِ أُولَى الْقُوَّةِ﴾^۱

«فاء» به معنای میل به سقوط فعلی لازم است و در «باء» بالعصبة دو احتمال است: برای مصاحبت و همراهی باشد که در این صورت گفته‌اند قلب صورت گرفته است؛ «تنوء» در ظاهر به «مفاتیح» اسناد داده شده، اما مقصود اسناد به «عصبة» است؛ یعنی ما انّ العصبه لتنوء بمفاتيح؛ زیرا آن گروه کلیدها را به همراه دارند نه کلیدها آنان را. و مضمونش آن می‌شود که: آن قدر گنج به قارون دادیم که گروهی نیرومند به همراه کلیدهای آن رو به سقوط می‌روند.

نکته لطیف این «قلب»، مبالغه در زیادی کلیدها که نشانه زیادی گنجهاست، می‌باشد؛ پنداری کلیدها گروه را به همراه خود دارند.

احتمال هم دارد که «باء» برای متعدی کردن باشد و معنای آیه آن است که کلیدهای آن گنجها گروهی نیرومند را مایل به سقوط می‌سازد.

زرکشی موارد دیگری را نیز نقل می‌کند که بسیاری از آنها جای درنگ دارند و به طور کلی می‌توان گفت «قلب» چون امری خلاف اصل است، تا وقتی معنی بدون آن درست باشد و دلیل قطعی بر آن در موردی نداشته باشیم، پذیرفتنی نیست. وی در قلب معطوف که جای معطوف و معطوف علیه عوض می‌شود نیز چند مثال یاد می‌کند؛ مانند: ﴿وَكَمْ مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا فِجَاءَهَا بِأَسْنَاهَا﴾^۲

در این آیه، هلاک ساختن بر آمدن عذاب الهی مقدم گشته و نکته لطیفی را که در

بردارد، رساندن سرعت نابودی است.

زرکشی از صحیح بخاری نقل می‌کند که «فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ»^۱ معنایش «فاذا استعذت فاقراً» است. البته پوشیده نیست که این آیه بدون «قلب» نیز معنایش روشن و درست است و منظور ارادهٔ قراءت است؛ «هنگامی که خواستی قراءت قرآن کنی به خدا پناه ببر از شیطان رجیم»؛ مانند قول خدای متعال: «إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْبِطُوا وُجُوهَكُمْ»^۲

و مانند آن که کسی بگوید: إِذَا أَكَلْتُ فَسَمَّ اللَّهُ^۳.



۲. مانده / ۶.

۱. نحل / ۹۸.

۳. رک: زمخشری، کشاف، ج ۲، ص ۶۳۳.